



تقریر درس خارج فقه فرهنگ آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجة الإسلام قادر بریسم	جلسه	۱۰	تاریخ	۱۴۰۱/۰۹/۲۴
عنوان ۱	فقه فرهنگ کلان				
عنوان ۲	فصل دوم: فقه فرهنگ کلان گفتارها				
عنوان ۳	نهادهای اجتماعی گفتمان ساز				
عنوان ۴	نهاد اول: رسانه				
عنوان ۵	اصول حاکم بر رسانه				
عنوان ۶	اصل اول: عمل در چارچوب سیاست های حاکمیتی و دولتی				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحث ما در فقه فرهنگ کلان، به فصل دوم رسید که «فقه کلان گفتارهای جامعه اجتماعی» است. مراد از فقه کلان، فقهی است که روابط اجتماعی را -که مربوط به حاکمیت است- در نظر می گیرد و احکام آن ها را بیان می کند. «فقه گفتارهای کلان» نیز به گفتارهایی که حاکمیت باید در جامعه، ترویج کند و مسئولیت ایجاد آن ها در جامعه بر عهده حاکمیت است؛ یعنی این گفتارها و گفتمان ها را جهت دهی کند.

نهادهای گفتمان ساز

گفتیم برای این که بتوانیم اصول حاکم بر گفتمان اجتماعی یا فقه کلان رفتارها را بررسی کنیم، ابتدا به نهادهای گفتمان ساز می پردازیم که گفتارهای اجتماعی یا روابط گفتاری اجتماعی را جهت می دهند و می سازند.

نهاد اول: رسانه

نخستین نهاد، «نهاد رسانه» است که در تعریف آن می گوئیم: «ابزاری است که وسیله جهت دهی و برقراری روابط گفتاری در بین افراد جامعه و نهادهای اجتماعی از طریق نقل و انتقال پیام ها و خبرها، و ترویج ارزش های اجتماعی به شمار می رود». بنابر این تعریف، وظایف رسانه عبارتند از:

- نقل و انتقال پیام ها؛
- نقل و انتقال خبرها؛

- ترویج و تثبیت ارزش های اجتماعی.

اصول حاکم بر رسانه

بر رسانه با تمام مسؤولیت هایی که بر عهده دارد، چند اصل باید حاکم باشد:

اصل اول: عمل در چارچوب سیاست های حاکمیتی و دولتی

نخستین اصلی که باید بر سیاست ها و کل رفتارهای رسانه ای، حاکم باشد، این است که چون رسانه ابزار ارتباط جمعی است، باید در چارچوب سیاست های حاکمیتی و دولتی، عمل کند؛ چرا که اصلاً رسانه، یک ابزار حاکمیتی است و جهت دهی روابط اجتماعی نیز از وظائف حاکم، محسوب می شود و مسؤولیت رفتارهای اجتماعی بر عهده حاکم، قرار دارد؛ لذا در برابر روابط اجتماعی، شکل آن ها و شکل دهی به آن ها به طور کلی - و از جمله، روابط اجتماعی گفتاری - دارای مسؤولیت است. ما در بحث های علم الاجتماعی از یک سو، و فقه نظام سیاسی از سوی دیگر به تفصیل، شرح دادیم که اصولاً دولت و حاکمیت نماد جامعه است و هویت اجتماعی به وسیله آن، شکل می گیرد و هر مقوله ای که اجتماعی است، در اختیار و صلاحیت حاکمیت، قرار داد؛ چنان که آیه کریمه قرآنی درباره مردم مؤمن می فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا عَلَىٰ أَمرٍ جَامِعٍ لَم يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوا الْإِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

هرگاه در یک امر جامع با رسول، قرار دارند، نباید بدون اذن او این ارتباط و حضور اجتماعی را ترک کنند. در اینجا مراد از «امر جامع» همان روابط اجتماعی است (امر یجمعه)؛ هر امری که «یجمعهم» باید تحت نظر رسول باشد و اگر بخواهند از آن جدا بشوند و به کار شخصی، فردی و خصوصی بپردازند، باید با اذن او باشد. به جز این آیه، آیات و روایات بسیار دیگری نیز نشانگر این امر است؛ همان گونه که حضرت زهرا علیها السلام در خطبه بسیار مهمشان فرمودند:

«فَجَعَلَ اللَّهُ ... طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفِرْقَةِ»^۲

«ملت» در اینجا به معنای کیش، دین و روش زندگی است. ایشان می فرماید نظام ملت به امامت ما محقق می شود و هرچه به نظام الملة، مربوط می شود، به امام و حاکم، ارتباط پیدا می کند و کار رسانه هم، چنین چیزی است. رسانه با

۱. «مؤمنان [واقعی] تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند و هنگامی که در کار جامع [و مهمی] با او باشند، بی اجازه او جایی نمی روند. کسانی که از تو اجازه می گیرند، برآستی به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند. در این صورت، هرگاه برای بعضی کارهای [مهم] خود از تو اجازه بخواهند، به هر کدام که می خواهی [و صلاح می بینی] اجازه ده، و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است. سوره نور: ۶۲.

۲. الاحتجاج علی أهل اللجاج؛ ج ۱، ص ۹۹.

روابط گفتاری اجتماعی، سروکار دارد و یک کار فردی و شخصی نیست که انسان بتواند با نشستن در خانه هم آن را انجام بدهد؛ بلکه به روابط اجتماعی، قوام پیدا می‌کند؛ لذا رسانه باید در اختیار حاکمیت باشد و در چارچوب و به اقتضای سیاست‌های حاکمیتی، عمل کند.

چند تجربه عینی

این امر را حتی غربی‌ها نیز پذیرفته‌اند، اما چون اساس فرهنگ و تمدن غربی بر فریب و دروغ (خدعه) مبتنی است، در مقام ادعا و تبلیغات، مدعی آزادی و حق اعتراض رسانه‌ها هستند و رسانه واقعی را رسانه‌ای می‌دانند که در خارج از قدرت، عمل کند، درحالی که خودشان کاملاً به عکس این، عمل می‌کنند و در غرب، رسانه عملاً به طور کامل در اختیار حاکمیت است. برای نمونه حتی شبکه «Press TV» انگلیسی زبان را تاب نمی‌آورند و به منع آن دست می‌زنند؛ چرا که خارج از سیاست‌های آن‌ها عمل می‌کند. آنان حتی حضور رسانه‌هایی به غیر زبان انگلیسی را تحمل نمی‌کنند و نزدیک به ده ماهواره را از روی پخش کننده‌های خودشان، حذف کردند و ما هم یک تجربه بسیار مفصل در این رابطه داریم. در زمانی که از طرف آقا برای تأسیس مرکز اسلامی به انگلیس رفته بودیم، پس از تأسیس و در ابتدا قصد داشتیم یک رادیوی FM را برای ایرانیان لندن و حومه آن و یا مسلمانانی که قصد خبررسانی برنامه‌ها و مراسم به آن‌ها را داریم، راه‌اندازی کنیم، ولی این امر را به ما اجازه ندادند؛ لذا مجوز این رادیو را به نام یک شرکت انگلیسی گرفتند و معلوم نبود که مال ماست، اما چند روز پس از راه‌اندازی که تعلق آن به ما روشن شد، دوباره آن را به تعطیلی کشانیدند.

در جریان عجیب و مربوط به پیام حج مقام معظم رهبری در سال ۱۹۹۸ میلادی (۱۳۷۶ شمسی) ما آن پیام را به انگلیسی، ترجمه کردیم و کوشیدیم در یک روزنامه معروف انگلستان، منتشر سازیم. لذا با «گاردین» مذاکره کردیم اما حاضر به انتشار آن نشدند و سرانجام از طریق خودشان وارد شدیم و پیشنهاد دادیم که آن را به عنوان آگهی، در صفحه آگهی‌های روزنامه، چاپ کنیم و سرانجام با پرداخت هزینه، این پیام را -که حدود یک صفحه از روزنامه را اشغال می‌کرد- تحت عنوان «پیام ولی امر مسلمین» به چاپ رساندیم. اما پس از انتشار این پیام، مدیر مسئول روزنامه «گاردین» را محاکمه و دادگاهی کردند؛ برایش مشکلاتی پدید آوردند و پس از اخذ تعهدات سخت، رها و سرانجام، عوض کردند. غرض این است که آن‌ها خود به این اصل، کاملاً معتقدند و می‌دانند که حاکمیت، بدون رسانه، عملی نیست و رسانه نیز نمی‌تواند خارج از حاکمیت، عمل نماید؛ چون رسانه، ابزار جهت‌دهی روابط اجتماعی است که باید تنظیم و کنترل آن‌ها در دست دولت، قرار داد و بدون آن، حاکم نیست. پس یا باید حاکمیت داشته باشد و یا نداشته باشد، اما برای این که حاکمیت داشته باشد، باید او روابط اجتماعی را تنظیم و جهت‌دهی کند. جهت‌دهی روابط اجتماعی نیز با جهت‌دهی به روابط گفتاری و نقل و انتقال پیام‌ها صورت می‌گیرد که این کار از طریق رسانه، عملی است نه از هیچ راه دیگری. لذا حتماً باید رسانه در چارچوب سیاست‌های حاکمیت، عمل کند و در هر دولتی، چنین اصلی حاکم است و این مختص دولت اسلامی نیست، منتها در دولت اسلامی نیز قطعاً چنین اصلی، حکومت می‌کند.

آزادی اظهارنظر و مسأله رسانه

البته باید توجه داشت که بیان نظرهای مختلف، غیر از مسأله رسانه است. نظرها و اجتهادهای گوناگون، گاهی در چارچوب سیاست‌های کلی دولت باشد، اشکالی ندارد و در این چارچوب، نظرهای مختلفی، وجود دارد؛ مثل حجاب که سیاست دولت است و نظرهای مختلفی در شکل حجاب، ابراز می‌شود؛ اما کسی نمی‌تواند در یک کشور اسلامی، برخلاف حجاب، ترویج و تبلیغ کند. نمونه دیگر، استقلال است. یک کشور اسلامی باید مستقل باشد زیرا «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛^۱ اما در روش تحکیم بیشتر استقلال، نظرهای مختلفی وجود دارد. مسأله دفاع و امنیت نیز نمونه‌های دیگری از این دست امور است که در اصل آن‌ها همه باید در چارچوب دفاع و امنیت، دفاع کنند و این دو باید حفظ بشوند، اما چیزی که مخل امنیت و دفاع است، نمی‌تواند در رسانه، تبلیغ و منتشر گردد، ولی در عین حال، اجتهادات مختلفی در شکل‌ها و شیوه‌های حفظ امنیت و دفاع، صورت می‌گیرد. به‌هرحال نباید بر خلاف سیاست‌های کلان دولت باشد؛ اما در درون این سیاست‌های کلان، اجتهادهای مختلف می‌تواند انجام و مطرح بشود، اما نباید بر خلاف اصل سیاست‌های کلی، کاری صورت بگیرد و معنای این، مبارزه با دولت و حاکمیت، تضعیف حاکمیت و براندازی است؛ یعنی اگر کسی بخواهد در رسانه، کاری کند که مقابله و مبارزه با اصل سیاست‌های کلی دولت باشد، مجاز نیست؛ اما در چارچوب آن سیاست‌ها می‌توان عمل کرد؛ مثلاً هرکس می‌تواند به نمایندگی برسد و به مجلس برود و در چارچوب اختیارات نمایندگی، انتقاد و اشکال کند یا هر استادی می‌تواند در سر کلاس درس در چارچوب بحث علمی، نظریه‌ای را به‌عنوان یک نظریه علمی، نقد، نفی یا اثبات کند نه یک نظریه ترویجی؛ چرا که تعلیم و ترویج با هم تفاوت دارند و ما سابقاً بحث‌های مفصلی را در اقسام بیان، گذارنده‌ایم و بحث فعلی ما در فقه فرهنگ، فقه کلان فرهنگ است؛ اما فقه خرده فرهنگ را پیش‌تر، بحث و آن را به «فقه باورها»، «فقه گفتارها» و «فقه رفتارها» تقسیم کرده‌ایم. در فقه فرهنگ گفتارهای خرد هم نزدیک به بیست نوع گفتار را تعریف و حکم آن را بیان کرده‌ایم و در آنجا گفته‌ایم که گفتار تعلیمی، یک نوع گفتار است و با گفتار ترویجی، تفاوت کامل دارد. کار رسانه هم عمدتاً گفتار ترویجی است و حتی اگر قصد تعلیم داشته باشد، چون تعلیم اجتماعی، همگانی است باز هم حکم ترویجی را دارد؛ یعنی ماهیت رسانه، ماهیت ترویج است و حتی تعلیم آن ترویجی به شمار می‌رود. برای نمونه اگر بخواهند یک درس آکادمیک و علمی در یک رسانه عمومی مانند تلویزیون، مطرح سازند، نوعی ترویج است. بنابراین، هر کسی می‌تواند در سر کلاس علمی، ولایت فقیه را نقد کند و آن را رد کند؛ چون کلاس علمی است و مشکلی ندارد؛ چنان‌که در حوزه‌ها نیز ممکن است کسی به نقد یا اثبات آن پردازد و استدلال بکند، ولی حق ندارند در رسانه عمومی، دست به چنین کاری بزنند، چون این تعلیم، تعلیم ترویجی به شمار می‌رود و ترویج بر خلاف اصول کلان حاکمیت، جایز نیست و موجب تضعیف آن‌ها می‌شود. تأکید ما بر بررسی و تبیین فقه فرهنگ نیز برخاسته از لزوم جداسازی مرز میان این دو است.

فقه‌ها کتب ضلال را منع می‌کنند، اما در کتبشان به بیان سخنان و نظرهای اهل ضلال می‌پردازند و گاهی بهتر از خود اهل ضلال از عقیده‌شان دفاع می‌کنند؛ چنان‌که گاهی مرحوم شهید صدر رحمته الله علیه در نقد باورهای کمونیسم، سخنانش را بهتر از خودشان نقل و حتی استدلال‌هایی قوی‌تر از استدلال خودشان کرده، اما سپس به نقض همان‌ها پرداخته و این دأب فقه‌ها و متکلمین ما رحمته الله علیه بوده است؛ چرا که این شیوه علمی را در پیش می‌گرفتند و در نقل حرف مخالف، آن را به بیان خود مخالف، نقل می‌کردند و دلیل آن را هم کاملاً بیان و سپس نقد می‌کردند. این شیوه، خالی از اشکال است اما اگر بحث، مانند کتب ضلال باشد، صورت ترویج به خود می‌گیرد و کسی نمی‌تواند به جلوگیری از کتب ضلال، اعتراض کند و آن را منع آزادی بداند؛ چون این کار منع آزادی نیست؛ بلکه حفظ حاکمیت است.

در اروپا نیز چنین امری انجام نمی‌شود و تجربه‌های ما در اروپا همین را نشان می‌دهد؛ یعنی آنچه می‌گوییم، شهادت عن حسی است نه شهادت عن حدسی. ما در دانشگاه‌های کشورهای اروپایی برنامه‌های مختلفی داشتیم و من با رسیدن وقت نماز، برای خواندن نماز به نمازخانه می‌رفتم (در دانشگاه‌های آن کشورها نمازخانه هم تعبیه شده) اما می‌دیدم که یک کتاب‌خانه شامل چند قفسه و آکنده از کتاب‌های وهابیت علیه شیعہ است و حتی کتاب‌های «القاعده» در آنجا ترویج می‌شد و اعلامیه‌هایشان بر روی تابلوهای اعلانات نصب می‌گردید. من خودم شاهد ترویج آن‌ها از «القاعده» بودم و از دیگران نقل نمی‌کنم؛ لذا تشکیل و سازمان‌دهی دو گروه «القاعده» و «داعش» را کار خودشان می‌دانم. بعد از این، تصمیم گرفتیم که نه کتاب‌های خاص خودمان، بلکه کتاب‌هایی مانند «نهج البلاغه» و «صحیفه سجادیه» (به عنوان یک کتاب دعا) را از دو شخصیت شیعی اما مقبول اهل سنت، یعنی حضرت امیر علیه السلام و امام سجاد علیه السلام در کنار آن کتاب‌ها در قفسه‌ها قرار بدهیم تا در اختیار شیعیانی که در آنجا نماز می‌گزارند، قرار بگیرد؛ اما هرچه کردیم، نتوانستیم اجازه این کار را بگیریم. حتی این کتاب‌ها را مخفیانه به دست دانش‌جویان رساندیم و در آنجا قرار دادیم، اما آن‌ها را برداشتند. آن‌ها نیز نشر و ترویج کتب ضلال از نظر خود را اگر اثرگذار بدانند، نمی‌پذیرند و اجازه نمی‌دهند. البته چنان‌چه بخواهید کتاب‌هایی مانند «تلخیص الشافی» اثر «سید مرتضی» یا «نکت الاعتقادیة» برخی از علما و یا «مقالات شیخ مفید» را در لندن چاپ کنید، با ممانعت روبه‌رو نمی‌شود؛ چرا که چندان مؤثر نیستند؛ اما اگر کتابی می‌تواند با زبان مؤثر و خوب در بین مردم، رواج پیدا بکند، از آن جلوگیری می‌شود.

یک گواه عینی

بنابراین، مسأله ترویج با تعلیم، تفاوت دارد و من حتی در محدوده تعلیم نیز تجربه‌ای دارم. زمانی که می‌خواستم رساله دکتری را در آنجا بگذرانم، باید در یک دوره «متدولوژی» هم حضور می‌یافتم. یکی از اساتید متدولوژی ما یک استاد عراقی‌الاصل اما از اهالی «انبار» و خاستگاه داعش بود که موضوع بحثش به عنوان متد تفکر اسلامی، «متد تفکر ابن تیمیمه» بود که او را نماد تفکر اسلامی می‌دانستند و چنان برخورد می‌کردند که گویا در سراسر جهان اسلام، هیچ عاقل، فیلسوف و متفکری جز او وجود ندارد (ابن تیمیمه را انگلیسی‌ها ترویج کردند و همه کتاب‌های او با بهترین ترجمه و چاپ در آنجا منتشر شد). این استاد به بحث از آن پرداخت و در بخشی از بحث خود، مدعی شد: اصولی بر تفکر ابن تیمیمه، حاکم است؛ از جمله این‌که هر پرسشی، صحیح نیست؛ چون ما هم پرسش صحیح داریم و هم پرسش غلط، اما هر پرسشی بجا نیست؛ بلکه گاهی پرسش‌ها غلط است. مثلاً برای این‌که روشنفکر مآبانه سخن بگوید، اشاره

کرد که ابن تیمیه می گوید: پرسش از این که خدا را چه کسی آفریده و علت آفرینش او چیست؟ یک پرسش غلط است و لذا جواب ندارد.

ما در سر کلاس، براساس روش طلبگی خودمان دست بلند کردیم و گفتیم: به این حرف ابن تیمیه، اشکال داریم؛ چون:

اولاً: در اصول تفکر اسلامی، قضایا را به دو گونه «اخباریات» و «انشائیات» تقسیم می کنند و می گویند صحت و سقم، یا درست و نادرست، تنها در اخباریات، جاری است که اگر مطابق با مخبر عنه باشد، آن را صادق و الا کاذب می شمارند؛ اما درست و نادرست در انشائیات، راه ندارد. مثلاً اگر کسی چیزی را آرزو می کند، نمی توان آروز را نادرست شمرد. یا سؤال، انشاء است و سؤال درست و نادرست، مطرح نیست؛ بلکه هر سؤال، سؤال است؛ چه جواب داشته باشد چه فاقد جواب باشد؛ لذا ما سؤال نادرست نداریم.

ثانیاً: سؤالی که ابن تیمیه مطرح کرده و مانند آن را نادرست دانسته، یک سؤال بسیار ساده است که فلاسفه ما مانند «بوعلی سینا» پاسخی روشن به آن داده اند و آقای «صدر» هم در «فلسفتنا» پاسخی مفصل به آن، ارائه کرده است و شما هم عراقی هستید و باید این کتاب را خوانده یا شنیده باشید (همین که نام آقای «صدر» را به زبان آوردم، ایشان از شدت خشم، به حال انفجار درآمد!). ایشان به خوبی توضیح داده که علت باید علت داشته باشد و فلاسفه ما بحث کرده اند که مسأله نیازمندی به علت باید بحث بشود و اساس آن روشن گردد. دو نظریه هم در این زمینه، وجود دارد:

- نظریه فقر که اساس نیازمندی به علت را فقر وجودی می داند و این نظریه «ملاصدرا» است و علت نیاز به علت را این می داند که ذاتش نیازمند و فقیر است؛ لذا برای تأمین نیازش باید علتی باشد و به آن، وجود بدهد تا نیازش به وجود، تأمین بشود.

- نظریه امکان که می گوید اگر موجودی فی ذاته، ممکن الوجود است (امکان خاص) یعنی هم وجود برای او ممکن است و هم عدم، تا یکی از دو طرف، بالعله، رجحان پیدا نکند، موجود نخواهد شد. نیازمندی آن به علت، به این دلیل است که وجود و عدم برایش یکسان است.

لذا براساس این دو نظریه، در پاسخ به کیستی خدا و خالق او گفته می شود که خدای متعال نیازمند به علت نیست؛ چرا که بر پایه نظریه «ابن سینا» واجب الوجود است نه ممکن الوجود تا نیاز به علت داشته باشد و براساس نظریه «ملاصدرا» خدای متعال ذات غنی علی الاطلاق و غنی بالذات است؛ لذا نیاز به علت ندارد.

این بیچاره شروع به داد و فریاد کرد؛ کلاس را به هم زد و پرسید: چه کسی این را به اینجا آورده و به چه مجوزی به اینجا آمده است؟ ما نیز سکوت مطلق پیشه کردیم و خود دانش جویان علیه او شوریدند که: ایشان یک حرف علمی زده و باید پاسخش داده بشود. خلاصه این که ایشان دیگر به کلاس نیامد و ما هم از آن پس به کلاس نرفتیم و کلاس به طور کلی به هم خورد!

غرض، بیان این نکته است که آنان هم حتی در بحث های علمی اگر دیدند یک بحث علمی می شود که با مبانی شان سازگاری ندارد و آن ها را سست می کند، تاب نمی آورند؛ درحالی که ما نظریه های مخالف را تحمّل می کنیم و در دانشگاه ها و حوزه های علمیه مان بدترین نظریه های ضد دینی به خوبی مطرح، نقد و بیان می شود؛ بلکه گاهی بیان علمای ما از نظریه های مخالفان، از بیان خودشان اقوا و ارجح است.

بنابراین، تعلیم، یک باب است و ترویج، بایی دیگر. ترویج کاری است که باید در چارچوب حاکمیت، انجام بگیرد؛ چون ترویج، روابط اجتماعی را جهت و شکل می‌دهد و این، کار حکومت است نه کار یک فرد. اگر فردی مدعی شکل‌دهی به روابط اجتماعی جامعه بشود، عملش اعتدا و تجاوز به حقوق دیگران شمرده می‌شود و چنین حقی ندارد؛ اما حاکم از چنین حقی برخوردار است؛ چون حاکم است و معنای حاکمیت مادامی که حق باشد، همین است. اگر حاکمیت، حق نباشد، چنین حقی نیز برای او تعریف نمی‌شود؛ اما اگر حاکمی، حاکم حق باشد، هر حاکمی برای خودش این حق را قائل است که جهت‌دهنده روابط اجتماعی باشد. این اولین مسؤولیتی است که رسانه می‌تواند بر عهده داشته باشد.

پرسشگر: ...

استاد: آزادی بیان در چارچوب آن سیاست‌های کلان، مانعی ندارد؛ اما اگر آزادی بیان به این معنا باشد که کسی اساس کار را مختل سازد و مثلاً کفر را در جامعه اسلامی، ترویج کند، چنین حقی ندارد.

پرسشگر: در مورد اطلاعات و اخبار، وضعیت چگونه است؟

استاد: به این دو آیه، خوب دقت کنید که می‌فرماید:

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا * مَلْعُونِينَ إِنَّمَا ثَمَرُهُمْ خُذٌّ وَفُتْلٌ تَقْتِيلًا﴾^۱

اگر اطلاعات، اطلاعات ارجافی باشد؛ یعنی کسی بخواهد در جامعه، امنیت اجتماعی را تهدید و خوف اجتماعی ایجاد کند و با این کار، دل مردم را تهی سازد و نظم اجتماعی را به هم بزند، انتشارش جایز نیست؛ هر اطلاعی که باشد، قرآن آن را نمی‌پذیرد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْحَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾^۲

بلکه همه موظفند همه اطلاعات مربوط به امن و خوف را به حاکم، ارجاع بدهند و انتشار این دست اطلاعات، غلط است و کسی نمی‌تواند در همه چیز، مدعی شفافیت باشد؛ چون این عین الحماقه است. روایات بسیاری هم به این مضمون در دست داریم که «أَسْتُرْ ذَهَابَكَ وَ ذَهَبَكَ وَ مَذْهَبَكَ». این چیزها ضابطه دارد و کسی نمی‌تواند به بهانه این‌که خود را نزد برخی از روشنفکران، شیرین سازد و چند نفر را پیرامون خودش جمع کند، مدعی شفافیت در همه چیز باشد. اصلاً می‌فهمد که شفافیت چیست؟ از رئیس مجلس گرفته تا هرکس دیگر می‌فهمد شفافیت چیست؟ آیا می‌فهمد که در کجا باید شفافیت باشد و در کجا نباشد؟ ما گرفتار این دست افراد کم‌معلوماتیم. هرکس باید ابتدا درس این مطالب

۱. «اگر منافقان و بیمار دلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی‌اساس را در مدینه پخش می‌کنند دست برندارند، تو را بر ضد آنان می‌شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند.» * و از همه جا طرد می‌شوند، و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید». سورة احزاب: ۶۱ و ۶۲.

۲. «و هنگامی که خبری امیدبخش یا نگران‌کننده به آنها برسد، [بدون تحقیق] آن را شایع می‌سازند؛ درحالی‌که اگر آن را به پیامبر و پیشوایانشان بازگردانند، کسانی که قدرت تشخیص کافی دارند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد. [و به آنها اطلاع خواهند داد]. سورة نساء: ۸۳.

را بخواند و سپس این سخنان را مطرح کند. لذا در آینده باید برای نمایندگی مجلس شورای اسلامی، ضابطه بگذاریم که در حدی که بتواند در مجلس شورای اسلامی، از مردم، نمایندگی بکند تحصیلاتی را گذرانده باشد؛ چون متأسفانه نماینده مجلسی داریم که انشا و املانمی داند و نمی تواند چند سطر مطلب را بدون غلط بنویسد.

به هر حال اگر این ها در چارچوب سیاست های کلی باشد، مشکلی ندارد. شفافیت، درست است اما باید در چارچوب باشد؛ آزادی بیان، درست است اما در چارچوب؛ ترویج، درست است اما در چارچوب. همه این ها قانون دارد و نمی توان انتظار داشت که هر چیزی، حتی اسرار مملکت، علنی بشود؛ چون این سخن به این معناست که باید مملکت را به باد داد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین